

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و سوم، شماره اول، بهار ۱۳۸۵ (پیاپی ۴۶)
(ویژه‌نامه زبان انگلیسی و زبان شناسی)

واژه‌های دخیل انگلیسی مشترک در گویش‌های بوشهری

دکتر فرخ حاجیانی*

دانشگاه شیراز

چکیده

گویش‌های یک زبان در واقع گونه‌هایی از آن زبان هستند که از لحاظ آوایی، دستوری و واژگانی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند.

گویش‌های بوشهری، یکی از گویش‌های ایرانی نو و از گروه گویش‌های جنوبی ایران است. ویژگی‌های آوایی این گویش‌ها نشان می‌دهد که به شاخه‌ی زبان‌های ایرانی جنوب غربی تعلق دارند. گویش‌های بوشهری مانند بسیاری از گویش‌های ایرانی، زیر نفوذ فارسی معیار بوده است و واژه‌های آرامی، عربی، سریانی، ترکی، مغولی، سنسکریت (هندی) لاتین، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی، پرتغالی، و هلندی در این گویش وارد شده است. هدف مقاله، بررسی توصیفی واژه‌های دخیل انگلیسی در گویش‌های بوشهری است. در این پژوهش، ۱۵۴ واژه دخیل مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند و از دو نوع روش تحقیق استفاده شده است: نخست از روش تحقیق میدانی که با استفاده از ضبط صوت با گویش‌وران مصاحبه به عمل آمده است و اطلاعات مورد نیاز بر روی نوار ضبط شده است. و دیگر از روش تحقیق کتابخانه‌ای استفاده شده است. در این روش با مراجعه به منابع مکتوب ریشه‌ی واژگان و معادل‌یابی فارسی نو، به دقت صورت گرفته است.

نتایج تحقیق، نشان می‌دهد که اکثر گویش‌وران از ریشه و اصل وام‌واژگان آگاهی و شناخت ندارند و بسیاری از این واژه‌ها هنوز متداول و رایج است، اما با نفوذ رسانه‌های گروهی و عمومی از قبیل مطبوعات و صدا و سیما و فارسی معیار این واژگان در بین نسل جوان و تحصیل کرده رو به فراموشی است و این به نوبه‌ی خود ارزش و اهمیت این تحقیق را نشان می‌دهد.

دیگر این که گویش‌های بوشهری، واژه‌های دخیل را غالباً تغییر داده و با دستگاه آوایی خود تطبیق می‌دهد و به رنگ گویشی در می‌آورد.

سپس در برخی از وام‌واژه‌ها، در مقایسه با صورت اصلی واژه‌ها، از نظر معنایی نیز دگرگونی‌هایی صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: ۱. واژه‌های دخیل ۲. واژه‌های انگلیسی ۳. زبان‌های ایرانی ۴. گویش ۵. گویش‌های ایرانی ۶. گویش‌های جنوب غربی ایران ۷. گویش‌های بوشهری

۱. مقدمه

استان بوشهر با مساحتی در حدود ۲۳۱۶۷ کیلومتر مربع بین ۲۷ درجه و ۱۴ دقیقه تا ۳۰ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۰ درجه و ۶ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۵۸ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ در جنوب ایران واقع شده است. این استان از شمال به استان خوزستان و قسمتی از استان کهگیلویه و بویراحمد، از جنوب و مغرب به خلیج فارس و قسمتی از استان هرمزگان و از شرق به استان فارس محدود می‌گردد.

* استادیار بخش زبان‌های خارجی و زبانشناسی

استان بوشهر دارای ۸ شهرستان به نام‌های: بوشهر (مرکز استان)، تنگستان، دشتستان، دشتی، دیر، دیلم، کنگان و گناوه ... و ۱۷ بخش و ۳۶ دهستان می‌باشد و طبق آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ (هـ.ش) جمعیت کل استان به ۷۴۳۶۷۵ نفر می‌رسد.

این منطقه به دلیل نزدیکی به خط استوا و کمی ارتفاع، به طور کلی دارای آب و هوای گرم است که در داخل استان گرم و خشک و در سواحل، هوای آن گرم و نمناک و شرجی است. حداکثر مطلق دمای استان ۵۲/۵ درجه سانتیگراد و حداقل مطلق درجه حرارت به ۱- درجه‌ی سانتیگراد می‌رسد. میانگین دمای سالانه‌ی بوشهر ۲۵/۷ درجه سانتیگراد است. بوشهر در زمان ایلامی‌ها یکی از مراکز مهم فرهنگی - تجاری به شمار می‌آمده است و آن را لیان [lyān] می‌نامیدند. شهر تاریخی لیان پل ارتباطی ایلامیان با نواحی اقیانوس هند و جنوب شرقی آسیا بوده است. (احمدی ریشهری، ۱۳۸۲)

در دوران ماد و هخامنشی، بوشهر به حیات خود ادامه داد. در دوران حکومت هخامنشیان، پادشاهان این سلسله، کاخ‌ها و بناهای باشکوهی در این منطقه بنا کردند که در زمان سلوکیان و اشکانیان، بوشهر همچنان مورد توجه ویژه‌ای بوده است. در این دوره یونانیان با بوشهر رابطه تجاری داشتند و بوشهر را (یوناخوامزامبریا) می‌نامیدند. در زمان ساسانیان، بوشهر همچنان مورد توجه بوده است و در این دوره‌ی تاریخی نیز شهر ریواردشیر و ریشهر کنونی و یا همان گونه که در کارنامه‌ی اردشیر بابکان زیر عنوان «بخت اردشیر» آمده است، به عنوان بندر مهم تجاری- فرهنگی به شمار می‌آمده است. حکومت ساسانیان در شهر ریواردشیر که بعدها (ریشهر) نام گرفت، قلعه و بنای مستحکم بنا کردند. اکنون ویرانه‌های آن قلعه در فاصله ۱۰ کیلومتری جنوب شهرستان بوشهر قرار دارد. با سقوط سلسله‌ی ساسانیان به وسیله‌ی اعراب مسلمان، تمدن و فرهنگ ریشهر و بخت اردشیر نیز رو به اضمحلال و نابودی گذاشت. اعراب بوشهر را (ابوشهر) می‌نامیدند.

از اوضاع و احوال شهر ریشهر زمان ساسانیان، از آغاز فتح این شهر به دست مسلمانان تا زمان حکومت نادرشاه افشار به سال ۱۷۳۴ م/ ۱۱۴۷ هـ. ق. اطلاعات اندکی در دست است. اقدامات نادر شاه و سیاست دریایی او سبب گردید تا این شهر بندری باردیگر مورد توجه خاصی قرار گیرد. نادر شاه، بوشهر را به بندر نادریه تغییر داد. در زمان نادرشاه، بوشهر به صورت مرکز مهم کشتی‌سازی و پادگان نظامی در آمد.

با مرگ نادر شاه، (۱۷۴۷ م/ ۱۱۶۰ هـ. ق.) سپاه دریایی او بین حاکم بوشهر و بندرعباس تقسیم شد و شیخ ناصر خان آل مذکور که در دوران نادر یکی از دریاسالاران وی بود، پس از مرگ نادرشاه، کشتی‌ها و ناوگان مستقر در بوشهر را تصرف کرد و حکومت مقتدر خاندان آل مذکور را که نزدیک به یکصد سال بر بوشهر حکمرانی کردند، بنیان نهاد. بوشهر در این دوره رو به عمران و آبادانی گذاشت و روابط تجاری گسترده‌ای با هلندی‌ها برقرار کرد. در دوره فرمانروایی کریم خان زند، بوشهر و تاریخ آن وارد مرحله‌ی تازه‌ای شد.

انگلیسی‌ها در سال ۱۷۶۳ م/ ۱۱۷۷ هـ. ق. با حمایت شیخ ناصر خان آل مذکور، قرار داد معروفی با کریم‌خان زند منعقد نمودند که این قرارداد زمینه ساز حضور استعماری انگلیسی‌ها در جنوب ایران و خلیج فارس بود. بوشهر در دوره کریم‌خان، بندر تجاری اصلی ایران بود. در دوران قاجاریه، بوشهر به صورت بندر مهم تجاری - فرهنگی و سیاسی در آمد و معتبرترین بندر تجاری ایران بود که اکثر دول خارجی مانند آلمان، انگلیس، روسیه، عثمانی، فرانسه، نروژ، هلند در این شهر دفتر نمایندگی سیاسی- تجاری داشتند.

اهمیت بازرگانی بوشهر، سبب گردید تا سه بار مورد تهاجم و یورش دولت بریتانیا قرار گیرد. این منطقه در سال ۱۸۵۶ م/ ۱۲۷۳ هـ. ق. به تسخیر انگلیسی‌ها درآمد. در سال ۱۹۰۹ م/ ۱۳۲۷ هـ. ق. انگلیسی‌ها اقدام به پیاده کردن نیروی نظامی خود در این منطقه نمودند و گمرکات و کلیه‌ی مناطق حساس را تصرف کردند. در سال ۱۹۱۵ م/ ۱۳۳۳ هـ. ق. نیز در زمان جنگ جهانی اول و به دنبال قیام شهید رئیس علی دلواری علیه منافع انگلیسی‌ها در جنوب ایران، انگلیسی‌ها نیروی تقویتی به بوشهر اعزام کرده شهر بوشهر را در ۲۶ رمضان سال ۱۳۳۳ هـ. ق. اشغال و تصرف نمودند. انگلیسی‌ها در سال ۱۹۱۹ م/ ۱۳۳۸ هـ. ق. شهر بوشهر را تخلیه کردند و به اشغالگری خود پایان دادند. آنها، بوشهر را (بوشایر) (Bushire) می‌نامیدند. پس از پایان جنگ جهانی اول و ظهور رضا شاه پهلوی، بوشهر همچنان کانون پر

تشنج و حوادث بود. بوشهر در دوره‌ی حاکمیت رضا شاه با کشیده شدن خط راه‌آهن سراسری و انتقال حجم عمده‌ی داد و ستدهای تجاری از ایران به بصره رو به افول گذاشت و سرانجام این شهر بندری که روزگاری مرکز عمده‌ی تجارت ایران بود و از شهرهای بسیار آباد و مترقی ایران به شمار می‌آمد، عظمت و شکوه دیرین خود را از دست داد. (حمیدی، ۱۳۸۰)

گویش را گاه به غلط گونه‌ای پست و نادرست از زبان معیار می‌شمارند که در مناطق دورافتاده رواج دارد، در حالی که از دیدگاه زبان‌شناسی، گویش‌ها را نیز باید زبان به شمار آورد، اما چون زبان رسمی نیستند، نام زبان بر آنها اطلاق نمی‌شود.

گویش‌های یک زبان در واقع گونه‌هایی از آن زبان هستند که از لحاظ آوایی، دستوری و واژگانی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. گویش‌های بوشهری، یکی از گویش‌های ایرانی نو و از گروه گویش‌های جنوبی ایران است. ویژگی‌های آوایی این گویش‌ها نشان می‌دهد که به شاخه‌ی زبان‌های ایرانی جنوب غربی تعلق دارند.

گویش‌های بوشهری به دو دسته‌ی گویش‌های جنوبی و شمالی تقسیم می‌شوند: گویش‌های جنوبی در برگزیده‌ی گویش‌های بردستانی، بوشهری، تنگستانی، دشتی و دیری است. گویش‌های شمالی شامل گویش‌های دشتستانی و دیلمی و لیراوی است. این گویش‌ها مانند بسیاری از گویش‌های دیگر ایرانی، به سبب گسترش آموزش زبان فارسی، با سواد شدن مردم روستا، وجود وسایل گوناگون ارتباطات و رفت و آمد میان روستاها و شهرها، گسترش رسانه‌های گروهی نظیر رادیو، تلویزیون، روزنامه، مجلات و فن آوری جدید به تدریج در حال از دست دادن اصالت زبانی خویش هستند.

گویش‌های بوشهری، مانند همه گویش‌های ایرانی زیر نفوذ فارسی نو (معیار) بوده است و واژه‌های عربی، لاتین، آرامی، سریانی، ترکی، مغولی، سنسکریت (هندی)، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی، پرتغالی و هلندی در این گویش وارد شده‌اند ولی گویش‌های بوشهری واژه‌های فارسی و واژه‌های زبان‌های دیگر را غالباً تغییر داده و با دستگاه آوایی خود تطبیق می‌دهد و به رنگ گویشی در می‌آورد.

۱. صامت‌ها (همخوان‌ها)

نشانه آوایی	معادل فارسی (یا غیر فارسی آوا)	مثال	آوا نوشت
/p/	پ	سیب زمینی	[petāte]
/b/	ب	تیر آهن	[bim]
/t/	ت، ط	حوله	[tuvāl]
/d/	د	عرشه کشتی	[dek]
/k/	ک	چرثقیل	[kerand]
/g/	گی	لیوان	[gilās]
/ʔ/	همزه، ع	بیمارستان	[ʔespitāl]
/f/	ف	سرکارگر	[forman]
/v/	و	سوت کارخانه و کشتی	[vessel]
/s/	ث، س، ص	آهسته	[selow]
/z/	ز، ذ، ض، ظ	زانو	[zuni]
/ʃ/	ش	نوبت کار	[šift]
/x/	خ	خاک	[xa:k]
/ɣ/	عربی: غ	پنیر درخت خرما	[ɣāp]
/h/	ح، هـ	اداره، دفتر تجاری	[hafiz]
/č/	چ	گچ تحریر	[čāk]

[jak]	تنگ آب	ج	/j/
[manavar]	رزمناو، کشتی بزرگ جنگی	م	/m/
[nimleyt]	لیموناد	ن	/n/
[lāport]	گزارش، جاسوسی	ل	/l/
[raš]	ضربه‌های پی‌درپی	ر	/r/
[yāy]	یاد	ی	/y/

۲. مصوت‌ها (واکه‌ها)

نشانه آوایی	معادل فارسی (یا غیر فارسی آوا)	مثال	آوا نوشت
/i/	ای، ی، ی	چراغ نفتی	[čimni]
/e/	ا، ه، ه	تیوپ و توپی توپ فوتبال و مانند آن	[beleyder]
/a/	آ، ه، ه	اداره	[hafiz]
/u/	او، و	تلمبه دستی	[bampu]
/o/	ا، وو	سوسک، سرگین گردان	[botol]
/a/	آ، ا	شیرینی	[čākleyt]
/ey/	ای	رتبه، درجه	[gereyd]
/ow/	اُو	شادباش، بنوش	[čeryow]

۲. واژگان

در این فهرست واژه‌ها در مقولات معنایی به شرح ذیل توزیع می‌شوند.

۲.۱. اصطلاحات و واژه‌های مربوط به اوزان و مقادیر

فیت [fit] واحد طول را گویند. (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۲)

انگلیسی [foot] ۱. پا، ۲. قدم، گام، ۳. پا، فوت (واحد طول برابر با ۴۸، ۳ سانتیمتر)

فیت [fit] ۱. اندازه ۲. دقیق ۳. مناسب

انگلیسی [fit] ۱. مناسب، درخور، شایسته ۲. صلاح، مصلحت ۳. سالم، سرحال

فونتیک واژه‌های انگلیسی از دو منبع زیر اخذ شده است:

1. The American Heritage Dictionary of English Language
2. Oxford Advanced Learner's Dictionary

۲.۲. اصطلاحات پزشکی

آسپیتال / اسپیتال [ˈspɪtəl / ˈspɪtəl] بیمارستان (ضمیری، ۱۳۶۹)

انگلیسی [hospital] بیمارستان

کفه / کهک [ko:k] [kofe] سرفه را گویند. (زنگویی، ۱۳۶۴)

انگلیسی [cough] ۱. سرفه ۲. سینه درد

گال [gāl] ۱. زخم ۲. زخم عمیق روباز ۳. بیماری جرب (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [gall] ۱. زخم، ساییدگی، پوست رفتگی، زخم کردن

لهم [lahm] افلیج از ناحیه‌ای پا، لنگ، شل، چلاق

انگلیسی [lame] ۱. لنگ، شل ۲. دردناک ۳. ضعیف

۲.۳. اصطلاحات پوشاک و البسه

بریسی [bereysi] کمربند و تسمه دوشاخه‌ای که شلوار را با آن به شانه آویزان کنند را گویند.

انگلیسی *[braces]* بند شلوار

بیلرسوت *[beylersut]* لباس کار را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی *[suit]* ۱. لباس ۲. دست لباس

پاتولون *[pātulun]* شلوار را گویند. (ضمیری، ۱۳۶۹)

انگلیسی *[panaloons, pan-ta-loon]*

۱. شلوار گشاد مردانه از کمر تا مچ پا و قوزک که در زمان سلطنت چارلز دوم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۲. شلوارهای تنگ و سفت از کمر تا مچ پا با نوارها و بندهایی که از زیر رویه کفش می‌گذشت و در قرن ۱۹ میلادی پوشیده می‌شد.

۳. تنبان

فرانسوی باستان *[pantalon, pantaloon]*، ایتالیایی باستان *[pantalone]*

دریس *[dereys]* ۱. لباس نو و رسمی پوشیدن ۲. شیک و پیک کردن (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی *[dress]* ۱. لباس پوشیدن ۲. لباس رسمی پوشیدن ۳. شیک و پیک کردن

سلک *[selk]* پارچه‌ی ابریشم را گویند. (احمدی ریشهری، ۱۳۸۲)

انگلیسی *[silk]* ۱. ابریشم ۲. پارچه‌ی ابریشمی ۳. لباس ابریشمی ۴. ابریشمی

شرت *[šort, šert]* شلوارک، شلوار کوتاه

انگلیسی *[short]* ۱. کوتاه ۲. قد کوتاه ۳. کم ۴. کوتاه مدت

کالیر *[kāleyr]* یقه، یخه را گویند.

انگلیسی *[collar]* ۱. یقه، یخه ۲. قلاده ۳. طوق ۴. بند، بست، اتصال

کنویس *[kanvis]* ۱. نوعی کرباس ۲. برزنت ۳. پارچه‌ی ضخیم ویژه‌ی چادر صحرايي و سایه‌بان را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی *[canvas]* ۱. کرباس ۲. بوم (نقاشی) ۳. نقاشی رنگ و روغن

کوت *[kut]* کت را گویند.

انگلیسی *[coat]* ۱. پالتو ۲. کت

لامکوت *[lāmkut]* پالتو، کت بارانی،

احتمالاً از ترکیب دو واژه انگلیسی *[long-coat]* مشتق شده است.

ویل *[veyl]* پارچه‌ی نازک نخ‌ی را گویند. (ناظم‌الاطبایه، ۱۳۱۸)

انگلیسی *[wale]* ۱. بافته ۲. نوعی پارچه است ۳. راه راه ۴. تیر افقی

۴. ۲. اصطلاحات تربیت بدنی و ورزش

فیت *[feyt]* ۱. مشت ۲. بوکس (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی *[fight]* ۱. جنگ ۲. نبرد، مبارزه ۳. کتک کاری ۴. مسابقه‌ی مشت‌زنی، مسابقه‌ی بوکس

بلیدر *[beleyder]* لاستیک، تیوپ و توپی توپ فوتبال، والیبال و مانند آن را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی *[beladder]* ۱. مئانه ۲. تیوپ، توپی ۳. گیاهان آبی (کیسه‌ی هوای

بلیرم *[beleyrom]* سالن بازی بیلیارد (احمدی ریشهری، ۱۳۸۲)

انگلیسی *[ball.room]* سالن رقص

تری *[terey]* تمرین و ورزش را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی *[train]* ۱. تربیت کردن، آموزش دادن ۲. آموزش دیدن ۳. تمرین کردن ۴. نشانه رفتن، هدف

گرفتن

۵. ۲. اصطلاحات مربوط به خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، میوه‌جات و سبزیجات

بیپرمی *[biperme]* آب نبات نعنایی را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [peppermint] ۱. نعناع ۲. اسانس نعناع ۳. آب نبات نعنائی ۴. نعنائی
پاین اپل [pāynapell] ۱. آناناس ۲. لیمونادی که با عصاره آناناس تهیه شده باشد را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [pineapple] ۱. آناناس ۲. درخت آناناس
پتاته [potāte/ petāte] سیب زمینی را گویند.

انگلیسی [potato] سیب زمینی
تماته [tomāte/temāte] گوجه فرنگی را گویند. (صغیری، ۱۳۶۹)

انگلیسی [tomato] گوجه فرنگی

تیس [teys] مزه و طعم را گویند.

انگلیسی [taste] ۱. (حس)، چشایی ۲. مزه، طعم ۳. میل، رغبت، سلیقه ۴. چشیدن، مزه کردن
چاکلیت [čākleyt] شکلات و شیرینی را گویند. (زنگویی، ۱۳۷۲).

انگلیسی [chocolate] ۱. کاکائو ۲. شکلات

چریو [čeryow] ۱. بنوش ۲. بخور ۳. بفرما ۴. به سلامتی (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [cheer] ۱. ابراز احساسات ۲. تشویق، تحسین ۳. فریاد شادی ۴. شادی
[cheerio] خداحافظ، قربانت

[cheery] ۱. شاد، بانشاط ۲. شادمانه ۳. نشاط بخش، سرزنده

[cheeryou] شاد باش

حراروت [harārut] ۱. نوعی غذای کودک که شبیه نشاسته و فرنی است ۲. نوعی حلوا را نیز گویند.
(حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [arrow-root] نوعی گیاه گرمسیری و استوایی آمریکا که از ریشه‌های آن نشاسته‌ی خوراکی تهیه می‌کنند.

ساس تماته [sātemāte] ۱. رب گوجه فرنگی ۲. چاشنی

انگلیسی [tomato- sauce] سس

لیمنیت، نیملیت [nimleyt, limneyt] لیموناد (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۲)

انگلیسی [lemonade]

۲.۶ اصطلاحات دامداری و کشاورزی

چر [če:r, čer] قیچی بزرگی که با آن پشم گوسفندان را چینند.

انگلیسی [shears] ۱. قیچی باغبانی ۲. قیچی پشم چینی

شلیف [šelif] جوال و گونی بزرگ ویژه‌ی حمل کاه را گویند.

انگلیسی [sheaf] دسته، بافه، دسته و ساقه گندم، دسته گل

۲.۷ اصطلاحات دریانوردی و کشتیرانی

استور [estur?] فروشگاه‌ای که در کشتی‌های بزرگ ایجاد شده است را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [store] ۱. ذخیره ۲. انبار ۳. فروشگاه

اسکراب [eskerāb?] زنگ زدایی از بدنه‌ی کشتی برای رنگ آمیزی را گویند. (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۲)

انگلیسی [scrape] ۱. مهندس ۲. زدودن ۳. خراشیدن ۴. مالیدن

انجینیر [enjineyr?] مسئول موتورخانه‌ی کشتی را گویند.

انگلیسی [engineer] ۱. مهندس ۲. مکانیک ۳. مسئول موتورخانه

ایل [oyl?] ۱. روغن کشتی ۲. روغن

- انگلیسی [oil] ۱. روغن ۲. نفت ۳. نفت سفید
 پایه [bāue] فانوس دریایی را گویند. (معین، ۱۳۵۶)
 انگلیسی [buoy] بویه، راهنمای شناور و جلیقه‌ی نجات
 بتلیز [botleyr] ۱. مامور پذیرایی در کشتی ۲. آبدارچی کشتی‌های بزرگ (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [butler] سرپیشخدمت
 بیس [bis] پایین‌ترین تیر چوبی کشتی و لنج را گویند که به اندازه‌ی طول تمام بدنه‌ی کشتی است و در واقع پایه و اساس کشتی است. (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [base] پایه، اساس، پی، شالوده، بنا
 برد [bord] عرشه‌ی کشتی را گویند. (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۲)
 انگلیسی [board] ۱. تخته ۲. تابلو ۳. صحنه ۴. (کشتی) عرشه
 تری [terey] حرکت آرام و ملایم کشتی پس از تعمیر و بازسازی به عنوان آزمایش و تمرین را گویند.
 انگلیسی [train] ۱. تربیت کردن، آموزش دادن ۲. آموزش دیدن ۳. تمرین کردن ۴. نشانه رفتن، هدف گرفتن
 تندیل [tendeyl] سرپرست گروهی کارگر در کشتی را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [tender] ۱. نگهدارنده ۲. انبار عقب مخزن آب ۳. کشتی حامل خواربار ۴. سرپرست کشتی کوچک که وظیفه سرپرست حمل بار، سوار و پیاده کردن مسافران از کشتی است.
 چیف چندل [čif-čandal] مسئول تهیه آذوقه و خواربار کشتی و مسافران کشتی را گویند.
 انگلیسی [ship's-chandler] ۱. دلال لوازم کشتی ۲. فروشنده ابزار کشتی
 حریه [herye] دستور فرود آوردن بار در کشتی را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [hurry] ۱. عجله کردن ۲. با عجله انجام دادن ۳. عجله، شتاب
 انگلیسی [hurryup] یالا، زودباش، بجنب، عجله کن
 حوک، هوک [huk] ۱. جا به جایی بار در کشتی ۲. قلاب بزرگ جرثقیل (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [hook] ۱. قلاب ۲. داس ۳. تله ۴. گرفتاری ۵. چنگک
 دک [dek] عرشه‌ی کشتی را گویند.
 انگلیسی [deck] ۱. عرشه ۲. [اتوبوس] طبقه
 دم‌ریج [demerejy] ۱. تعهد تخلیه‌ی بار کشتی در موعد مقرر ۲. غرامت ناشی از تأخیر کشتی مربوط به بارگیری
 انگلیسی [de-mur-rage] تأخیر کشتی، تأخیر بارگیری
 سپرویزن [seperveyzen] ۱. کارگزار و مباشر در کشتی ۲. ناظر کل ۳. راهنما (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [supervisor] ۱. سرپرست، مدیر ۲. ناظر ۳. استاد راهنما
 سکنیل [sekneyl] علامت دادن کشتی هنگامی که به ساحل نزدیک می‌شود. (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [signal] ۱. علامت ۲. پیچ ۳. علامت دادن ۴. اشاره کردن
 کبن [kaben] اتافک فرمان کشتی یا کابین کشتی را گویند.
 انگلیسی [cabin] [کشتی، هواپیما] کابین
 کپتان [kaptān] ناخدا و فرمانده‌ی کشتی را گویند. (صغیری، ۱۳۶۹)
 انگلیسی [captain] ۱. فرمانده، رهبر ۲. [تیم ورزشی] کاپیتان ۳. ناخدا ۴. خلبان ۵. سروان
 کرو [kerow] ۱. کشتی کوچک ۲. کشتی بادبانی ۳. خدمه کشتی ۴. واحد کشتی
 انگلیسی [crew] ۱. [کشتی، هواپیما و غیره] خدمه، کارکنان ۲. تیم، گروه ۳. دارو دسته
 گاف [gāf] ۱. خلیج ۲. جایی که کشتی‌ها در دریا جهت صید ماهی لنگر اندازند و آنجا مناسب‌ترین مکان برای

صید فراوان است.

انگلیسی [gulf] ۱. خلیج ۲. شکاف ۳. اختلاف

لگ گو [leggow] از اصطلاحات کشتی است که به هنگام بالا و پایین فرستادن بار در کشتی به کار برده می‌شود.

انگلیسی [let-go] (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۲)

گنگ [gang] ۱. گروهی کارگر در کشتی را گویند. ۲. گروه (صغیری، ۱۳۶۹)

انگلیسی [gang] ۱. باند ۲. دارودسته ۳. دسته و گروه

گیت [geyt] ۱. اصطلاح متداول میان خدمه‌ی کشتی که به ورودی اسکله و دروازه شهر گویند.

انگلیسی [gate] ۱. دروازه ۲. در / سد / دریچه

منور [manvar] ۱. کشتی بزرگ جنگی ۲. رزمناو

انگلیسی [man-of-war] کشتی جنگی، رزمناو

وسل [vessel] سوت کشتی را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [whistle] ۱. سوت ۲. صدای سوت

۸. ۲. اصطلاحات ساختمان (عمران)، معماری و شهرسازی

ارکاندیشن [erkāndišen] ۱. سردکننده‌ی هوا ۲. تهویه‌ی هوا را نیز گویند.

انگلیسی [air-conditioner] دستگاه تهویه‌ی مطبوع

بنگله [bangele] ۱. عمارت، ساختمان دارای طرح ویژه‌ی معماری ۲. بلوک ساختمان (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [bugalow] خانه‌ی یک طبقه، خانه‌ی ویلایی

بلیرم [beleyrom] خانه‌ی بلرم از آثار تاریخی بوشهر با سبک معماری خاص خود که در نزدیکی امیریه

حکومتی یا شهرداری سابق واقع است و نمای آن رو به دریا که مکان تفریحی انگلیسی‌ها در زمان تصرف بوشهر بوده است.

انگلیسی [ball-room] سالن رقص (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۲)

بیم [bim] تیر آهن را گویند.

انگلیسی [beam] ۱. شاه تیر ۲. تیر سقف ۳. تیر آهن ۴. تیر چوبی

سمنت [sement] سیمان را گویند.

سمنتی [sementi] سیمانی

انگلیسی [cement] ۱. سیمان ۲. چسب ۳. سیمانی

کانکریت / کانکریت [kānkirit/ kānkerit] ۱. سیمان فشرده و سفت ۲. بتون

انگلیسی [concrete] ۱. بتون ۲. بتونی ۳. بتون ریزی کردن ۴. سفت کردن ۵. سفت و سخت شدن

کمترات [komterāt] پیمانکاری را گویند.

انگلیسی [contract] ۱. قرارداد، پیمان ۲. عقد ۳. قرارداد، پیمانی

لین [leyn] ۱. کوچه ۲. ردیف ۳. صف ۴. خیابان

انگلیسی [line] ۱. خط ۲. سطر ۳. صف، ردیف ۴. فاصله ۵. مرز ۶. مسیر

۹. ۲. اصطلاحات سیاسی - حقوقی

بالیوز [bāliyuz] نماینده‌ی سیاسی کشوری در کشور دیگر را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [bailor] تحویل دهنده، امانت گذار

انگلیسی [bailiff] ۱. ناظر ۲. ضابط ۳. پلیس قضایی ۴. پیشکار ۵. ضابط دادگستری ۶. کارگزار

فرانسوی [baillif] فرانسوی باستان و لاتین میانه [bayulivus] [bayulusy]

پلتیک زتن [*politikzetan*] ۱. به دروغ متوسل شدن، حقه زدن ۲. تهمت و افترا زدن ۳. سیاسی کاری کردن

انگلیسی [*politic*] ۱. بجا، سنجیده ۲. مصلحت آمیز، عاقلانه، معقول
انگلیسی [*politics*] ۱. سیاست ۲. امور سیاسی ۳. علم سیاست ۴. عقیده سیاسی ۵. رقابت، درگیری و زدو

بند

کمرات [*komterāt*] ۱. قرار داد ۲. پیمان

انگلیسی [*contract*] ۱. قرارداد، پیمان ۲. عقد ۳. قراردادی، پیمانی

لاپرت [*lāport*] ۱. گزارش ۲. جاسوسی (آل احمد، جلال. ۱۳۶۱)

انگلیسی [*report*] ۱. گزارش، خبر، شرح ۲. شایعه

ویکنسل [*vikonsol*] نایب کنسول، کنسولیار

انگلیسی [*vice-consul*] نایب کنسول، معاون کنسولگری

۱۰. ۲. اصطلاحات صید و صیادی

جالبوت [*jālbut*] قایق کوچک ماهیگیری (احمدی ریشهری، ۱۳۸۲)

انگلیسی [*jolly-boat*] قایق کشتی

سلیس- سلیس کردن [*seleys-seleskirdan*] قطعه قطعه کردن ماهی را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*slice*] ۱. ورقه، برش ۲. تکه، قطعه ۳. سهم، قسمت ۴. بریدن، ورقه ورقه بریدن

۱۱. ۲. واژگان و اصطلاحات عمومی (پراکنده)

آف [*ʔāf*] ۱. پایان ۲. مرخصی (دهخدا، ۱۳۳۸)

انگلیسی [*off*] ۱. دور ۲. دورتر ۳. بیرون از ۴. تمام، پایان یافته ۵. مرخصی

استارت [*ʔestārt*] آغاز انجام کار را گویند.

انگلیسی [*start*] ۱. شروع کردن، شروع شدن ۲. حرکت کردن، اتومبیل را روشن کردن

اتیل [*ʔoteyl*] سالن غذاخوری و رستوران را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*hotel*] مهمانسرا، هتل

ارد - ارد [*ʔorod / ord*] دستور، فرمان را گویند. (احمدی ریشهری، ۱۳۸۲)

انگلیسی [*order*] نظم، دستور، امر

اورتیم [*ʔoverteym*] اضافه کار، اضافه کاری

انگلیسی [*over-time*] ۱. اضافه کار، اضافه کاری ۲. وقت اضافه ۳. به عنوان اضاف کار

اورج [*ʔowrej*] معدل، میانگین

انگلیسی [*average*] ۱. میانگین، معدل ۲. متوسط ۳. معمولی

بنگله [*bangele*] خوشه‌های انگور را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*bugalow*] خانه یک طبقه، خانه ویلایی

بجی [*beji*] توله سگ را گویند. (احمدی ریشهری، ۱۳۸۲)

انگلیسی [*pug*] سگ پاگ

بیف [*bif*] انسان چاق و دارای اندام ناموزون و نامتناسب را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*beef*] ۱. گوشت گاو ۲. عضله ۳. گاو گوشتی و پروار

انگلیسی [*beefy*] ۱. قوی هیکل ۲. قوی، نیرومند

بتل [*botol*] ۱. سوسک ۲. جعل ۳. سرگین گردان

انگلیسی [*beetle*] سوسک، تخماق، کلوخ کوب

تیم [*teym*] ۱. زمان ۲. وقت

- انگلیسی [time] ۱. زمان ۲. وقت ۳. مدت ۴. گذشت زمان ۵. ساعت ۶. دفعه، بار
 تیارَت [tiyārt] ۱. عمل مسخره بازی در آوردن ۲. شکلک درآوردن (صغیری، ۱۳۶۹)
 انگلیسی [theatre] ۱. تئاتر ۲. تماشاخانه ۳. تالار ۴. صحنه
 چاکی [čāki] ۱. گچی ۲. سفید شدن لباس بر اثر گچ تحریر را گویند.
 انگلیسی [chalky] ۱. گچی ۲. شکل گچ
 حفیظ [hefiz / hafiz] ۱. اداره ۲. دفتر تجاری و بازرگانی (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [office] ۱. دفتر ۲. اداره ۳. قدرت ۴. مقام
 دامچ، دامچ [dāmeč / dāmej] ۱. پوسیدن و فاسد شدن لاستیک، آدامس و مانند آن را گویند. ۲. فاسد
 شدن گلوله تفنگ ۳. تفنگ معیوب و از کار افتاده را گویند.
 انگلیسی [damage] ۱. خسارت ۲. آسیب، لطمه، صدمه، زیان ۳. آسیب رساندن ۴. ضرر زدن و زیان
 رساندن ۵. خراب و تخریب کردن
 دبل [dobal / debal] دو برابر را گویند.
 انگلیسی [double] ۱. دو برابر ۲. دو تا دو ۳. دوگانه
 دیو [depow] ۱. ذخیره ۲. انبار (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [depot] ۱. انبار ۲. دیو ۳. آمادگاه (نظامی) ۴. (اتوبوس) گاراژ ۵. ایستگاه اتوبوس و قطار
 رش [raš] ۱. ضربه ۲. ضربه‌های پی‌درپی
 انگلیسی [rash] ۱. شتایزده، تند و عجول ۲. بی‌پروا، نسنجیده ۳. رگبار ۴. سیل، موج
 رفوزه [refuze / rofuz] مردود (دهخدا، ۱۳۳۸)
 انگلیسی [refuse] ۱. جواب رد دادن، رد کردن ۲. امتناع کردن، خودداری کردن
 سلک [selak] ۱. شل ۲. سست ۳. راکد ۴. شل کردن طناب و لامپ
 انگلیسی [slack] ۱. بی توجه ۲. شل ۳. آهسته ۴. کساد، راکد ۵. آهسته کردن ۶. شل کردن
 سلو [selow] کند، آرام و آهسته را گویند.
 سلو-سلو [selow-selow] آرام-آرام
 انگلیسی [slow] ۱. آهسته، کند ۲. ملایم ۳. تدریجی ۴. یواش ۵. کم
 سور [sever] ۱. محکم ۲. استوار ۳. ثابت قدم ۴. انعطاف ناپذیر
 انگلیسی [severe] ۱. سخت ۲. خشن ۳. سرسخت ۴. دشوار
 سوته [sute] سیاه پوست را گویند. (صغیری، ۱۳۶۹)
 انگلیسی [soot] ۱. دوده ۲. با دوده پوشاندن، با دوده کثیف کردن ۳. سیاه کردن
 شیفت [šift] نوبت (کار) را گویند. (معین، ۱۳۵۶)
 انگلیسی [shift] ۱. تغییر، دگرگونی ۲. جا به جایی ۳. (درکار) شیفت ۱۰ نوبت ۴. راه حل، چاره
 فس [fas] سریع، تندرو و تند را گویند.
 انگلیسی [fast] سریع، تند، تندرو
 فنشت [fenešt] اخراج از کار را گویند.
 انگلیسی [finished] ۱. تمام، تمام شده ۲. کامل ۳. پرداخت شده ۴. به آخر رسیده
 فیدوس [feydus] ۱. صدای سوت ۲. زنگ شروع کار و هنگام ناهار و استراحت کارگران در کارخانه را گویند.
 ۳. سوت کارخانه
 انگلیسی [whistle] ۱. سوت ۲. صدای سوت
 فیل [feyl] (امتحان در دی)، (امتحان) رد شدن
 فرمن [forman] سرکارگر را گویند. (ناظم‌الاطباء، ۱۳۱۸)

انگلیسی *[fore-man]* ۱. سرکارگر ۲. ریش سفید و سخنگوی هیئت منصفه
 گرید *[gereyd]* ۱. رتبه ۲. درجه ۳. پایه و مرتبه را گویند. (معین، محمد. فرهنگ فارسی، ۱۳۵۶)
 انگلیسی *[grade]* ۱. درجه ۲. طبقه، مرتبه ۳. میزان ۴. /حقوق و دستمزد/ پایه، رتبه
 گیت *[geyt]* دروازه را گویند.
 انگلیسی *[gate]* ۱. دروازه ۲. در (سد) دریچه
 کپ کردن *[kepkiordan]* مسدود شدن و گرفتن راه تنفس و مجرای آب را گویند.
 انگلیسی *[keep]* ۱. نگهداشتن ۲. باقی ماندن ۳. جلوگیری کردن، مانع شدن، باز داشتن
 کمپلیت *[kompeleyt]* ۱. کامل ۲. تمام ۳. پر ۴. تماماً ۵. حساسی
 انگلیسی *[complete]* ۱. کامل ۲. تمام ۳. تمام معنا، واقعی، حقیقی
 کمپونی *[kompuni]* سرمایه‌دار و ثروتمند را گویند.
 انگلیسی *[company]* ۱. مصاحبت ۲. همراه ۳. مهمان ۴. دقیق ۵. دوستان ۶. گروه ۷. شرکت ۸. کشتی
 /خدمه/ ۹. شرکا

لیت *[leyt]* ۱. روشن، درخشان ۲. نور (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی *[light]* ۱. نور ۲. روشنایی، روشنی ۳. پرتو ۴. چراغ

لیزی *[leyzi]* تنبل

انگلیسی *[lazy]* ۱. تنبل ۲. کم تحرک ۳. کند ۴. آهسته

۱۲. ۲. واژه‌ها و اصطلاحات فلزات و صنایع فلزی

پلیت *[peleyt]* ۱. ورقه فلزی ۲. ورق نازک آهن را نیز گویند.
 انگلیسی *[plate]* ۱. بشقاب ۲. ظروف طلا یا نقره ۳. ظرف و فلز آب داده ۴. صفحه، ورق، ورقه
 پیپ *[peyp]* ۱. لوله ۲. لوله آب (احمدی ریشه‌ری، ۱۳۸۲)
 انگلیسی *[pipe]* ۱. لوله ۲. نی ۳. /کشتی/سوت ۴. پیپ، چپق ۵. مجرا
 تانکی /تانکی *[tanki / tānki]* مخزن و منبع آب را گویند.
 انگلیسی *[tank]* ۱. منبع، مخزن ۲. /اتومبیل/ باک ۳. /نظامی/ تانک
 درام *[derām]* ۱. بشکه‌ی بزرگ نفتی ۲. بشکه‌ی استوانه‌ای شکل را گویند.
 انگلیسی *[drum]* ۱. طبل، کوس ۲. دمبک، تمبک ۳. بشکه
 فنس *[fans]* حصار مشبک فلزی تور مانند را گویند.
 انگلیسی *[fance]* ۱. حصار ۲. دیوار، نرده، پرچین
 گلپت، گیلپت *[gilit / gelit]* فلز روکش‌دار زرین رنگ را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی *[glitter]* ۱. درخشش، برق، تلالو ۲. زرق و برق ۳. درخشیدن، برق زدن، برق افتادن

۱۳. ۲. اصطلاحات نظامی

پیشتو *[pištow]* اسلحه کمری و هفت تیر را گویند. (صغیری، ۱۳۶۹)

انگلیسی *[pistol]* تپانچه، هفت تیر، اسلحه کمری

فرانسوی *[pistole]*، یونانی *[pistole]* چک *[pistala]*

سال سوجری *[sāl-esowjeri]* ۱. سال سربازگیری ۲. سال سربازی

پاره دوم واژه یعنی (sowjeri) مشتق از واژه‌ی انگلیسی *[soldier]* سرباز است.

کمپ *[kamp]* اردوگاه را گویند. (خلف تبریزی، ۱۳۵۷)

انگلیسی *[camp]* ۱. اردو، اردوگاه ۲. چادر

ورور *[var-var]* هفت تیر و اسلحه کمری را گویند.

انگلیسی *[revolver]* هفت تیر

۱۴. ۲. اصطلاحات وسایط نقلیه، حمل و نقل و ماشین‌های سنگین

- اسپاک [?espāk] پره‌ی چرخ دوچرخه را گویند.
- انگلیسی [spoke] ۱. /چرخ و غیره/، پره ۲. (نردبان) پله
- بالول، بالون [bālun / bālul] هواپیما را گویند. (معین، ۱۳۵۶)
- انگلیسی [balloon] ۱. بادکنک ۲. بالون
- بلدیزر [boldizer] بولدوزر (معین، ۱۳۵۶)
- انگلیسی [bulldozer] بولدوزر
- پیکاب [pikāb] نوعی سواری وانت را گویند. (دهخدا، ۱۳۳۸)
- انگلیسی [pick-up] ۱. (گرامافون) بازو، پیکاپ ۲. وانت ۳. /اتومبیل/ شتاب
- ترکتل [terektol] تراکتور و ماشین شخم زنی را گویند.
- انگلیسی [tractor] تراکتور
- دریول [dereyvel] راننده را گویند.
- انگلیسی [driver] راننده
- ربن [reban] لاستیک و تیوپ و تویی ماشین و موتور که تکه‌تکه شده باشد را گویند.
- انگلیسی [rubber] ۱. کائوچو ۲. لاستیک
- ریورس رفتن [rivers-raftan] ۱. دنده عقب رفتن اتومبیل ۲. عقب‌عقب رفتن را نیز گویند.
- انگلیسی [reverse] ۱. معکوس، وارونه ۲. طرف مقابل، پشت ۳. (اتومبیل) دنده عقب ۴. /اتومبیل/ دنده عقب رفتن ۵. عقب‌عقب رفتن
- رل [rol] فرمان ماشین و اتومبیل را گویند. (معین، ۱۳۵۶)
- انگلیسی [role] ۱. نقش ۲. وظیفه کار
- فرانسوی role و فرانسوی باستان [rolle] ۱. فهرست نسخه‌ی خطی روی پوست ۲. طومار و حلقه کاغذ پوستی و پوست
- لاتین [rotula] ۱. چرخ کوچک ۲. (اتومبیل) فرمان کوچک
- سیکل [seykal / seykel] دوچرخه را گویند.
- انگلیسی [cycle] ۱. چرخه، دور، دوره ۲. مجموعه ۳. دوچرخه ۴. موتور سیکلت
- سوییچ، سوویچ [sivič / suvič] ۱. کلید ماشین ۲. کلید برق (دهخدا، ۱۳۳۸)
- انگلیسی [switch] ۱. کلید برق، سوئیچ ۲. ترکه، شلاق ۳. انتقال، تغییر
- شوفر [šufer] راننده را گویند. (ناظم‌الاطیبا، ۱۳۱۸)
- انگلیسی [chauffeur] راننده (خصوصی)، مشتق از واژه‌ی فرانسوی
- [chauffer] سوخت رساننده، روشن نگهدارنده، فرانسوی باستان [chauffer] گرم کردن، حرارت دادن است.
- فریول [ferivel] طبق عقوبی دوچرخه را گویند.
- انگلیسی [free-wheel] وسیله و ابزاری در عقب تویی دوچرخه ۲. /اتومبیل/ دنده خلاص رفتن
- کرن، کرن [kerand / kerend / keren] جرثقیل را گویند.
- انگلیسی [crane] جرثقیل، جراثقال را گویند.
- لاری [lāri] کامیون، /ماشین/ باری را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)
- انگلیسی [lorry] کامیون، /ماشین/ باری.
- والف [vālf] سر لاستیک و تیوپ و تویی دوچرخه را گویند. (معین، ۱۳۵۶)
- انگلیسی [valve] ۱. دریچه ۲. شیر، شیر فلکه ۳. سوپاپ ۴. /لاستیک/ اتومبیل/ والف

۱۵. ۲. وسایل و ملزومات

استامپ [*estāmp*] مهر را گویند.

انگلیسی [*stamp*] ۱. مهر ۲. اثر مهر ۳. نقش ۴. رد ۵. تمبر ۶. نوع

اسکورو [*oskoru / ?oskuru*] ۱. جای فتیله‌ی چراغ ۲. چراغ‌های فتیله‌ای که در گذشته استفاده می‌شد. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*screw*] ۱. پیچ ۲. پروانه کشتی ۳. ملخ هواپیما

اسکورودریول [*oskuru-dereyvel*] ۱. آچار ۲. ابزار کار ۳. عمل پیچ کردن لوله را نیز گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*screw-driver*] پیچ گوشتی

برنیل [*barnil*] لوله‌ی خمیده‌ی چراغ‌های زنبوری که فتیله در انتهای آن وصل است و با تلمبه زدن به مخزن نفت چراغ، نفت و هوا از این لوله عبور کرده و فتیله‌ی چراغ را روشن می‌کند.

انگلیسی [*burner*] ۱. اجاق خوراک پزی، شعله ۲. چراغ / فتیله ۳. کوره / مشعل

بمبو، بمپو، پمپ [*bamboo / bampu / pamp*] تلمبه دستی را گویند.

انگلیسی [*pump*] تلمبه، پمپ، تلمبه زنی

بندرل [*banderol*] ۱. برچسب و نواری باریک که بر روی شیء و کالای مصرفی زنند. ۲. ظرف در بسته و دست نخورده را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*banderole*] نوار باریک

بطلی [*botli*] شیشه را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*bottle*] بطری، شیشه

بروش [*borowš*] ۱. قلم مو ۲. برس را نیز گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*brush*] ۱. برس، قلم مو ۲. بوته ۳. چوب، خرده چوب

بروم [*borum*] جاروی دسته بلند را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [*broom*] جاروی دسته بلند

بوچ [*buč*] ۱. سرشیشه ۲. چوب پنبه (احمدی ریشهری، ۱۳۸۲)

انگلیسی [*bung*] ۱. بشکه، فلاسک و غیره) در، سر ۲. چوب پنبه، بشکه، سوراخ بشکه

پچ [*pač*] تکه و وصله‌ی لاستیک را که با آن تیوپ (تویی) دوچرخه، موتور، ماشین و مانند آن را پنچرگیری کنند گویند.

انگلیسی [*patch*] ۱. وصله ۲. تکه، قطعه ۳. چسب زخم

پنسل [*pensel*] مداد را گویند.

انگلیسی [*pencil*] مداد

پین [*pin*] سوزن ته گرد را گویند.

انگلیسی [*pin*] ۱. سنجاق ۲. سوزن ته گرد ۳. میخ ۴. سنجاق سینه

توال [*tovāl / tuvāl*] حوله را گویند. (آل احمد، ۱۳۶۱)

انگلیسی [*towel*] ۱. حوله ۲. با حوله خشک کردن

جک [*jak*] پارچ و تنگ آب را گویند.

انگلیسی [*jug*] پارچ

چاک [*čāk*] گچ تحریر را گویند.

انگلیسی [*chalk*] ۱. گل سفید ۲. گچ تحریر ۳. با گچ نوشتن یا کشیدن

چمنی / چیمنی [*čemeni / čimni / čemni*] ۱. لوله‌ی چراغ نفتی ۲. شیشه‌ی چراغ نفتی ۳. دودکش ۴.

حباب چراغ فانوس را نیز گویند.

انگلیسی [chimney] ۱. دودکش ۲. لوله‌ی چراغ (نفتی) ۳. اجاق، بخاری کوره ۴. سوراخ دودکش ۵. حباب یا لوله لامپ

هیتر [hiter] بخاری برقی را گویند.

انگلیسی [heater] بخاری

هلدر [holder] سرپیچ لامپ را گویند. (معین، ۱۳۵۶)

انگلیسی [holder] ۱. نگاه دارنده ۲. دارنده ۳. گیرنده

هوک [huk] چفت و قلاب را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [hook] ۱. قلاب ۲. داس ۳. تله ۴. گرفتاری ۵. چنگک

دیس [deys] ۱. پیچ ۲. دنده پیچ ۳. خان مهره ۴. ابزاری جهت ایجاد شیار بر روی لوله ۵. عمل حدیده کردن پیچ و لوله را گویند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [die] ۱. قالب ۲. مهر ۳. حدیده ۴. (ریخته‌گری) هماهنگ ۵. وسیله‌ای در مکانیکی به شکل طاس برای بریدن و قطعه کردن فلزات ۶. قالب گرفتن

انگلیسی [dice] وسیله و ابزاری مکعبی شکل که با آن در پاستون، سوراخ یا شکاف مربعی درست می‌کنند.

سلند [selend] ۱. (گاز) کسپول ۲. سلندر (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [cylinder] ۱. استوانه ۲. غلتک ۳. سیلندر ۴. [گاز/کپسول]

کتل [kettle] کتری را گویند. (صغیری، ۱۳۶۹)

انگلیسی [kettle] کتری

کوج [kowj] ۱. تخت راحتی تاشو ۲. مبل و صندلی راحتی (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [coach] ۱. کالسکه ۲. ارابه ۳. دلیجان ۴. اتوبوس ۵. [قطار/ واگن]

کوپ [kup] فنجان (آل‌احمد، ۱۳۶۱)

انگلیسی [cup] ۱. فنجان ۲. جام، پیاله ۳. پیمان ۴. کاسه

گسلیت [gasleyt] ۱. نفت چراغ ۲. گاز سوز

انگلیسی [gaslight] ۱. چراغ گازی ۲. نور گاز ۳. گاز سوز

گلن [gelan] ۱. ظرف نفتی ۲. پیت ۳. گالن

انگلیسی [gallon] گالن از واحد اندازه‌گیری مایعات برابر با ۴/۵۵ لیتر در بریتانیا و ۳/۸ لیتر در آمریکا است.

گیلاس/گلاس [gelās / gilās] لیوان را گویند. (زنگویی، ۱۳۷۲)

انگلیسی [glass] ۱. شیشه ۲. لیوان ۳. ظروف شیشه‌ای و بلوری

گلوپ [gulup] لامپ، حباب/چراغ (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [globe] ۱. کره‌ی زمین، زمین، جهان ۲. کره، گوی ۳. [چراغ] ۴. حباب ۵. [ماه و خورشید]

قرص ۶. کروی، گرد

لنتر [lantar] چراغدان‌هایی که در آن شمع و چراغ می‌افروختند. (حمیدی، ۱۳۸۰)

انگلیسی [lantern] ۱. فانوس ۲. برجک نورگیر، کلاهک نورگیر

لیت [leyt] چراغ

انگلیسی [light] ۱. چراغ ۲. نور ۳. روشنی، روشنایی ۴. پرتو

واشر [vāšer] واشر (ناظم‌الاطیباء، ۱۳۱۸)

انگلیسی [washer] ۱. ماشین لباس‌شویی و فلزات شویی ۲. واشر

وسل [vessel] سوت کارخانه را گویند. (احمدی ریشه‌ی، ۱۳۸۲)

انگلیسی [whistle] ۱. سوت ۲. صدای سوت

ویلس [veyles] ۱. بی سیم ۲. تیرهای بلند و دیرک‌های آنتن. (حمیدی، ۱۳۸۰)
 انگلیسی [wireless] ۱. بی سیم ۲. رادیو
 ویر [voyer] سیم برق را گویند.
 انگلیسی [wire] ۱. سیم ۲. تلگرام

۳. نتیجه‌گیری

نخست می‌توان نتیجه گرفت که طی این روند وام ستانی واژگانی، تغییرات و دگرگونی‌های قابل توجهی در زمینه ساخت آوایی و دستگاه صوتی وام واژگان جهت همخوانی و مطابقت با دستگاه آوایی و صوتی گویش‌های بوشهری صورت گرفته است، و این دگرگونی‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

واکه‌هایی که در زبان انگلیسی وجود دارد، معمولاً در گویش‌های بوشهری معادل درستی ندارند. زبان انگلیسی دارای دوازده واکه ساده و هشت واکه مرکب است که تنها چهار واکه [a], [e], [I] در دو زبان به یکدیگر نزدیکند. بنابراین در صورتی که در واژه‌های دخیل انگلیسی واکه‌های غیر از این چهار واکه وجود داشته باشد، گویش‌های بوشهری آن را تغییر می‌دهد، مانند: "coat" [kout] که در این گویش [kut] "کت" تلفظ می‌شود، یعنی واکه‌های مرکب به واکه ساده بدل می‌شود.

اما آن چه بیش از همه درباره‌ی واژه‌های دخیل انگلیسی قابل ذکر است توزیع و ترکیب همخوان‌های آن است، چرا که توزیع و ترکیب آواها یا واج آرایی در هر زبان فرق می‌کند.

زبان انگلیسی، خوشه‌های دو همخوانی و سه همخوانی در آغاز واژه نمی‌پذیرد و نیز خوشه سه همخوانی تقریباً در هیچ جای واژه‌های آن قرار نمی‌گیرد. اینک روش گویش‌های بوشهری درباره‌ی این نوع واژه‌های دخیل مورد تجزیه قرار می‌گیرد:

گویش‌های بوشهری در پذیرش واژه‌های دخیلی که با خوشه همخوانی آغاز می‌شود؛ به دو طریق عمل می‌کند، یا واکه به آغاز واژه دخیلی می‌افزاید تا خوشه را به میان منتقل کند که مطابق واج آرایی گویش‌های بوشهری، تلفظ آن غیرممکن باشد، یا با افزودن واکه به میان خوشه آن را تجزیه می‌نماید:

پنج واژه‌های دخیلی که با خوشه‌ی -st و -sp و -scr آغاز می‌شوند وقتی وارد گویش‌های بوشهری شده‌اند، گویش‌های بوشهری واکه [e] را به آغاز آنها افزوده است. مانند:

انگلیسی spoke ← بوشهری [?espāk] پره چرخ دوچرخه
 انگلیسی stārt ← بوشهری [?estārt] آغاز، شروع
 انگلیسی stamp ← بوشهری [?estāmp] مهر
 انگلیسی store ← بوشهری [?estur] فروشگاه‌هایی که در کشتی‌های بزرگ ایجاد شده است.
 انگلیسی bracer ← بوشهری [bereysi] کمر بند و تسمه شلوار
 انگلیسی bladder ← بوشهری [beleyder] تیوپ و تویی توپ فوتبال
 انگلیسی scrape ← بوشهری [?eskerāb] زنگ زدایی از بدنه کشتی

در مورد سایر واژه‌های دخیل که با خوشه همخوانی آغاز می‌شوند و وارد گویش‌های بوشهری شده‌اند، گویش‌های بوشهری با افزودن واکه به میان گروه، آنها را به دو همخوان تجزیه کرده است، مانند:

انگلیسی plate ← بوشهری [peleyt] ورقه فلزی
 انگلیسی crane ← بوشهری [kerent] جرثقیل
 انگلیسی grade ← بوشهری [gereyd] رتبه، پایه
 انگلیسی glass ← بوشهری [gilās] لیوان

ب) روش گویش‌های بوشهری در پذیرش واژه‌های دخیل که در ساخت آنها، خوشه‌های سه همخوانی به کار رفته

است. این نوع واژه‌ها به دو صورت وارد گویش شده و می‌شوند. یکی این‌که، یکی از همخوان‌های آن می‌افتد، مانند:

انگلیسی *bottle* ← بوشهری [botli] شیشه

انگلیسی *pineapple* ← بوشهری [pāynapel] آناناس

دیگر اینکه با افزودن واکه به میان خوشه، آن را به یک خوشه دو همخوانی و یک همخوان تجزیه می‌نماید، مانند:

انگلیسی *whistle* ← بوشهری [feydus] سوت کارخانه و کشتی

انگلیسی *concrete* ← بوشهری [kānkirit] بتون، سیمان فشرده

انگلیسی *complete* ← بوشهری [kompelext] کامل، تمام

دیگر، با توجه به این‌که تکنولوژی، صنعت و دانش جدید با خود، واژگان جدید نیز بر کشور وارد کننده محصولات، صنایع و دانش تحمیل می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که وام‌ستانی واژگانی در حوزه‌های معنایی نظیر دریانوردی با توجه به پیشگام بودن دولت بریتانیا در این باره در جهان و نیز انقلاب صنعتی و پیشگام بودن در امور صنعت و تکنولوژی آن زمان، نسبت به حوزه‌های معنایی دیگر نظیر صید و صیادی، دامداری، کشاورزی و مانند آن که پیشه و مشاغل بومی منطقه است، نمود قابل توجهی دارد و نقش غالب را ایفا می‌کند و می‌توان نتیجه گرفت که در برخی از واژه‌های دخیل، دگرگونی‌های معنایی نیز صورت گرفته است، به عنوان نمونه:

۱. واژه‌ی [balloon] در زبان انگلیسی به معنی بادکنک و بالون است، اما در این گویش دچار تغییر معنایی شده است و به صورت بالون، بالول [bālun], [bālul] در آمده است و به معنی هواپیما است.

۲. واژه‌ی [ballroom] در زبان انگلیسی به معنی سالن رقص است اما در این گویش به صورت بیلرم [beleyrom] تحول پیدا می‌کند و به معنی سالن بازی بیلپارد و مکان تفریحی انگلیسی‌ها است.

۳. واژه‌ی [company] در زبان انگلیسی به معنی شرکت، مهمان، دوستان، همراه و خدمه کشتی است، اما در این گویش هم از نظر دستوری و هم از نظر معنایی تحول و دگرگونی می‌یابد و به صورت [kompuni] و به معنی سرمایه‌دار، ثروتمند و دارا است و از نظر دستوری نقش صفتی ایفا می‌کند.

۴. واژه‌ی [finished] در زبان انگلیسی به معنی تمام، کامل و تمام شده است، اما در این گویش به صورت [fenešt] تحول می‌یابد و به معنی کارگری را گویند که از کار اخراج شده است.

۵. واژه‌ی [politic] در زبان انگلیسی به معنی به جا، به موقع و سیاست و علم سیاست است. اما در این گویش به صورت [poltik] دگرگون می‌شود و به معنی تهمت، افترا و حقه زدن است.

۶. واژه‌ی [rash] در زبان انگلیسی به معنی شتاب‌زده، تند، بی‌پروا، سیل و موج است. ولی در این گویش به صورت رش [raš] تحول می‌یابد و به معنی ضربه‌های مکرر و پی‌درپی است.

۷. واژه‌ی [screw] در زبان انگلیسی به معنی پیچ، پروانه کشتی و ملخ هواپیما است اما در این گویش بصورت اسکورو [oskuru] دگرگون می‌شود و به معنی چراغ‌های فتیله‌ای است.

۸. واژه‌ی [sheaf] در زبان انگلیسی به معنی دسته، بافه و دسته گندم و گل است، اما در این گویش به صورت شلیف [šelif] تحول می‌یابد و به معنی گونی بزرگ ویژه حمل کاه و ساقه‌های درو شده گندم است.

۹. واژه‌ی [short] در زبان انگلیسی به معنی کوتاه، کم و کوتاه مدت است و از نظر دستوری صفت می‌باشد، اما در این گویش به صورت شرت [šert] تحول می‌یابد و به معنی شلوارک است و از نظر دستوری نیز نقش اسمی در گویش ایفا می‌کند.

۱۰. واژه‌ی انگلیسی [soot] به معنی دوده و با دوده پوشاندن است، اما در این گویش به صورت سوته [sute]

دگرگونی می‌یابد و به معنی سیاه‌پوست است.

منابع

الف - فارسی

- آل احمد، جلال. (۱۳۶۱). *جزیره خارگ در یتیم خلیج فارس*، تهران: امیر کبیر.
- احمدی ریشه‌ری، عبدالحسین. (۱۳۸۰). *سنگستان*، جلد دوم، شیراز: نوید.
- احمدی ریشه‌ری، عبدالحسین. (۱۳۸۲). *سنگستان*، جلد اول، چاپ دوم، شیراز: نوید.
- حمیدی، سید جعفر. (۱۳۸۰). *فرهنگ‌نامه بوشهر*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۸). *لغت‌نامه*، تهران: سازمان لغت‌نامه دانشگاه تهران.
- زنگویی، عبدالمجید. (۱۳۶۴). *شعر دشتی و دشتستان*، دفتر ۱ تا ۳. تهران: امیرکبیر.
- زنگویی، عبدالمجید. (۱۳۷۲). *شعر دشتی و دشتستان*، دفتر ۴. تهران: نشر روز.
- صغیری، ایرج. (۱۳۶۹). *خالو نکيسا، بنات النعش و یوز پلنگ*، تهران: سروش.
- خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۵۷). *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: امیر کبیر.
- معین، محمد. (۱۳۵۶). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیر کبیر.
- ناظم الاطباء، علی اکبر. (۱۳۱۸). *فرهنگ نفیسی*، به کوشش سعید نفیسی. تهران: خیام.

ب: انگلیسی

- The American Heritage Dictionary of English Language**, (1982). Second College Edition. Boston; Houghton Mifflin Company.
- HORNBY, A.S. (Ed.). (1990). **The Advanced Learner's Dictionary of Current English**, Oxford University Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی